

چاره ای بود و در می خن
 وطن شهر و لاری را تا
 نه را پانصد هزار رضان
 نه را پانصد که خطه شام
 به زمانه او در نه و استنبل
 بعد از آن بجهت منصب جا
 فالجوب چکن و داغ دولت
 جند باب و هوا ولدی سید
 اولدی ارام که شهر حلب

سبب نظر بصیحت نامه

ای تو را غ طربا فر و را مل
 حمد قدس بیک عالی بدر
 که چه بالاسی پندرا تا
 لیک بود در اب وجد و کجا
 اصل ممد و سن ای وضع خط
 به نه و ارجو هر دانی بسین
 سنده اخلاق بر ای چو
 بهی فعلی حسک خطره
 فیض و قدره ای پشور آمد و کن
 استوان ابدی سنی بر خور دار

بیک

بیک او معنی که انفا سید
 اینک چون سکا و نزه کوش
 کاوشش بنده اندیش بود
 چهره و ب معذره دلده کیم
 ابدم نظم نصیحت کتبر
 کس نظره فرو رفتن خنده
 حسد ز جان ای کفایت
 هر ز ناه استرم ای جان بود
 بونی نازک طونه جان بود
 تا بخت را و لایق بی جاری
 ناکشاده و او بود خوشحال
 سندی نابو محمد بن میرین
 روحی لطفک ای پشور و لایق

نظم جمیل مشروطه الاسلام

ای همه سر و دنیا مان تا بود
 عالمک مشک سنده اقدم
 اندوب انجام امورش بند
 ابتدا ی اندازده حکمتک قسام
 بوب و بگره اولان را حصد